



ایران در دوران معاصر

تاریخ اسلام شیعی در ایران - قسمت ۴ (زمینه های شکل گیری جنگ قادسیه در جنگ های زنجیر و پل)

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی

انتشار: ۱۳ شهریور ۱۳۹۳ - ۱۸ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

هجوم نو مسلمان با رهبری خود خوانده عمر بن الخطاب به سرزمین های امپراطوری ساسانی به کی باره و طی یک جنگ نبوده است. بلکه ابتدا چندین مرتبه به مرز های ایران تجاوز و کشتارمرزنشینان را انجام داده و چون ضعف حکومت ساسانی برایشان معین شد واز سویی دیگر وضع اقتصادی بسیار عالی ایرانیان آن زمان در شهر هایی مثل بصره و مداین و ... به گوش ایشن رسیده بود و خود با غارت شهرهای مرزی به غنایمی بسیار فراتر از حد تفکرشان رسیده بودند ، نامه هایی توسط فرستادگان و گماشته های حکومتی به خلیفه ی کشور گشا عمر نوشتند و شرایط را

پارسیان دژ / ایران در دوران معاصر

هجوم نو مسلمان با رهبری خود خوانده عمر بن الخطاب به سرزمین های امپراطوری ساسانی به کی باره و طی یک جنگ نبوده است. بلکه ابتدا چندین مرتبه به مرز های ایران تجاوز و کشتارمرزشینان را انجام داده و چون ضعف حکومت ساسانی برایشان معین شد واز سویی دیگر وضع اقتصادی بسیار عالی ایرانیان آن زمان در شهر هایی مثل بصره و مداین و ... به گوش ایشن رسیده بود و خود با غارت شهرهای مرزی به غنایمی بسیار فراتر از حد تفکرشان رسیده بودند ، نامه هایی توسط فرستادگان و گماشته های حکومتی به خلیفه ی کشور گشا عمر نوشتند و شرایط را توضیح دادند.او که شرایط را مناسب دید شروع به جمع آوری عده و عده کرد.هر قشری را با زبان خودشان قانع میکرد.



متدینین را به نام بهشت در هر دو سرا و شراب شهادت.ریا کاران را به قدرت و کنیز داری درلباس اسلام و بسیاری را نیز مستقیم به عنوان رسیدن به زر و رفاه و... دعوت کرد.این ها نظر نویسنده نیست.بلکه همه بر اساس مستندات تاریخی بسیاری در کتب تاریخ نگاران غالبا سنی است که گرچه تمام تلاششان را برای ظاهر سازی به عنوان جنگ اسلام و دنیای کفر و براندازی طاغوت کرده اند ولی آنجا که میخواستند از کثرت غنائم و ... سخن به میان آورند به مصداق بیرون آمدن دم خروس از دستارشان هدف اصلی مهاجمان و چرایی تایید ایشان از سوی نویسندگان بعدی مشخص میشود.

سپس عمر بن خطاب به حکومت رسید و مدت حکومت او سیزده سال بود. عمر تصمیم گرفت به عراق لشکر گسیل دارد، ابو عبید بن مسعود را که پدر مختار ثقفی است خواست و برای او رایتی برای فرماندهی پنج هزار مرد بست و دستور داد به عراق برود، عمر برای مثنی بن حارثه نوشت که با همراهان خود به ابو عبید ملحق شود.تک تک جملاتم را میتوانید به عنوان نظریه در نوشتارهای قبلی و بعدی با خواندن متون استنادی بدون دخل و تصرف ،اثبات شده بیابید.



نکته قابل توجهی که در این نبرد وجود داشت این است که بسیاری از قبائل عرب که در این حمله شرکت داشتند اصلاً به انگیزه‌ی دفاع از اسلام و گسترش دین خدا نیامده بودند.

آنان به دلیل تجربه‌ای که در سفرهای تجاری و یا شنیدن اخباری درباره حاصلخیزی خاک ایران کسب کرده بودند به قصد نجات از آن وضعیت ناپایدار اقتصادی که در شبهه جزیره‌ی عربستان به دلیل خشکی آب و هوا گرفتار آن شده بودند، در یورش به ایران شرکت نمودند.

برخی از این قبائل اصلاً مسلمان نبودند. بخشی از آنان مانند اعراب بنی کلب مسیحی بودند. آنان دیده بودند سفره‌ی گسترده‌ای پهن شده بنابر این، فرصتی جهت غارت مهیا شده بود تا آنان بتوانند از مواهب این سرزمین استفاده کنند.



نبرد قادسیه از آن جهت که اعراب توانستند با امکاناتی کمتر از یگانهای ارتش ساسانی به پیروزی نائل شوند برای آنان مهم جلوه کرده است. در سال ۶۳۳ میلادی در دومین سال پادشاهی یزدگرد، نخستین جنگ سرحدی بین ایران و اعراب بنام جنگ زنجیر درگرفت که به شکست ایران خاتمه پیدا کرد. یکسال بعد رستم فرخزاد حاکم خراسان که در این وقت نایب السلطنه حقیقی ایران محسوب می‌گشت، به فرماندهی کل قوای ایران برگزیده شد. او توانست در جنگی بنام جنگ پل قوای اعراب را شکست دهد.



در سال ۶۳۵ میلادی، عمر از کارهای شام فراغت حاصل کرد و توقف قشون زیاد در شامات لازم نبود بنابراین عمر در تهیه جنگ دیگری با ایران گردید. سعد بن ابی وقاص به سرکردگی قشون انتخاب شد و با سی هزار سپاه مأمور جنگ با ایرانیان شد. از طرف دیگر یزدگرد نیز لشکری در تحت ریاست رستم فرخزاد آراست عده آنرا یکصد و بیست هزار نفر نوشته‌اند. عمر در همان سال هیأتی مرکب از دوازده نفر عرب به دربار ایران فرستاد. آنان در ورود به تیسفون ظاهرشان باعث سخریه بود ولی یزدگرد آنها را با احترام پذیرفت، زیرا مقارن این احوال، مسلمین دمشق

را فتح کرده بودند. یزدگرد پرسید «مقصودتان چیست؟» گفتند «باید اسلام بپذیرید یا جزیه دهید.» شاه در جواب با نظر حقارت به آنها نگریسته و اشاره به فلاکت آنها کرده، گفت «شما مردمانی هستید که سوسمار می‌خورید و بچه‌های خودتان را می‌کشید. (اشاره به عادت اعراب به زنده بگور کردن دختران)» مسلمین جواب دادند که ما فقیر و گرسنه بودیم ولی خدا خواسته است غنی و سیر باشیم. حالا که شمشیر را اختیار کرده‌اید، حکمیت با آن است. در ادامه چندین صفحه از ترجمه اخبار الطوال نوشته ی ابو حنیفه دینوری / ترجمه: محمود مهدوی دامغانی برایتان نقل قول می‌کنم. قضاوت با شما.



"سلیط بن قیس [158] را که از قبیله بنی نجار انصار بود با ابو عبید همراه ساخت و به ابو عبید گفت مردی را همراه تو فرستادم که از لحاظ اسلام بر تو برتری دارد و باید راهنمایی‌های او را بپذیری، و به سلیط گفت اگر نه این است که تو در جنگ شتاب‌زدگی می‌کنی ترا به فرماندهی می‌گماشتم ولی برای جنگ فقط فرمانده بردبار شایسته است.

ابو عبید بسوی حیره حرکت کرد و به هیچ يك از قبایل عرب نمی‌گذشت مگر اینکه آنان را تشویق می‌کرد که با او حرکت کنند و طوایفی از ایشان با او حرکت کردند و چون به قس ناطف رسید [159] مثنی و همراهانش به استقبال او آمدند.

چون به ایرانیان خبر آمدن ابو عبید رسید، مردان شاه حاجب را همراه چهار هزار سوار به مقابل او فرستادند.

ابو عبید دستور داد پلی زدند که از آن بگذرند، مثنی باو گفت ای امیر از این رود پهناور عبور مکن و خود و همراهانت را هدف ایرانیان قرار مده، ابو عبید باو گفت ای برادر بکری ترسیدی، و با مردم به سوی ایرانیان رفت، ابو محجن ثقفی را که پسر عمویش بود به فرماندهی سواران گماشت و خود در قلب سپاه ایستاد، ایرانیان بانان حمله بردند و جنگ در گرفت و ابو عبید نخستین کس بود که کشته شد، برادرش حکم پرچم را در دست گرفت او هم کشته شد، پرچم را قیس بن جلیب برادر ابو محجن گرفت او هم کشته شد، سلیط بن قیس انصاری و

_____ 158- ابو عبید بروزگار رسول خدا (ص) مسلمان شد و در جنگ قس ناطف که

به جنگ پل ابو عبید هم معروف است در سال سیزدهم هجرت درگذشت و شهید شد، سلیط از بزرگان اصحاب رسول خداست و در جنگ بدر افتخار شرکت داشت او هم در جنگ پل ابو عبید شهید شد و برای هر دو مورد، ر. ک، ابن اثیر- اسد الغابه. (م)

159- نام جایی نزدیک کوفه بر ساحل شرقی فرات.

اخبار الطوال / ترجمه، ص: 145

تنی چند از انصار که با او بودند نیز کشته شدند، در این هنگام مثنی پرچم را در دست گرفت و مسلمانان گریختند.

مثنی به عروۃ بن زید الخیل طایی گفت کنار پل برو و آنجا بایست و مانع عبور ایرانیان باش و مثنی به جنگ و گریز ادامه داد و از مسلمانان مواظبت کرد تا همگی عبور کردند، جنگ پل ابو عبید معروف است.

مثنی با مسلمانان خود را به ثعلبیه [160] رساند و آنجا اردو زد و برای عمر بن خطاب نامه نوشت و آنرا با عروۃ بن زید الخیل فرستاد، عمر گریست و به عروۃ گفت پیش یاران خود برگرد و بگو همانجا که هستند بمانند و نیروهای امدادی به سرعت خواهند رسید.

این واقعه در روز شنبه‌ای از ماه رمضان سال سیزدهم هجرت اتفاق افتاده است.

آنگاه عمر بن خطاب مردم را برای حرکت بسوی عراق فراخواند که شتابان برای حرکت آماده شدند، کسانی را هم به قبائل گسیل داشت و از ایشان خواست سپاهیان را فراهم آورند، مخنف بن سلیم ازدی با هفتصد مرد از قوم خود آمد، حصین بن معبد بن زراره هم همراه گروهی از بنی تمیم که حدود هزار مرد بودند آمد، عدی بن حاتم هم با جمعی از قبیله طی و انس بن هلال با جمعی از قبیله نمر بن قاسط آمدند.

و چون شمار مردم زیاد شد عمر رایت فرماندهی را برای جریر بن عبد الله بجلی بست [161]، جریر با مردم حرکت کرد و چون به ثعلبیه رسید مثنی با همراهان خود باو پیوست و بسوی حیره حرکت کردند و در دیر هند [162] اردو زدند و سواران را برای غارت در عراق روانه کرد.

دهقانان در حصارها پناهنده شدند و بزرگان ایرانیان نزد پوران جمع شدند و

_____ 160- ثعلبیه: از منازل میان کوفه و مکه بعد از منزل شقوق، ر. ک یاقوت، معجم البلدان ص 14 ج 3 چاپ مصر 1906 میلادی. (م)

161- جریر، چهل روز پیش از رحلت رسول خدا (ص) مسلمان شد مردی بسیار زیبا و شجاع بوده است، مرگش را در سال 51 یا 54 هجرت نوشته‌اند، ر. ک، اسد الغابه، ابن اثیر ص 279 ج 1- (م)

162- یاقوت دو دیر هند کوچک و بزرگ را که از نواحی حیره و نزدیک نجف بوده نام برده است، ر. ک معجم البلدان، ص 182 ج 4. (م)

اخبار الطوال / ترجمه، ص: 146

او دستور داد دوازده هزار تن از گزینه‌تر سواران را برگزیدند و مهران پسر مهرویه همدانی را به فرماندهی ایشان گماشت و او با سپاه حرکت کرد و به حیره آمد و دو گروه حمله آوردند و به يك دیگر در آویختند و غریوی چون بانگ رعد برخاست، مثنی که در پهلوی راست لشکر جریر بود پیشاپیش مردم حمله کرد و مردم هم همراه او حمله بردند و گرد و غبار برخاست.

جریر هم همراه دیگر مردم از سوی چپ و قلب لشکر حمله کرد و ایرانیان با سرسختی ایستادگی کردند، مسلمانان هم جولانی کردند، مثنی از خشم و اندوه ریش خود را در دست گرفته بود و موهایش را می‌کند و فریاد می‌زد که ای مسلمانان پیش من آید پیش من، من مثنی هستم، مسلمانان دور او جمع شدند و او بار دیگر حمله کرد، برادرش مسعود که از شجاعان عرب بود کنار او حرکت می‌کرد و مسعود کشته شد مثنی فریاد برآورد که ای گروه مسلمانان کشته شدند نیکان شما بدین سان است پرچمهای خود را برافرازید، عدی بن حاتم مردم پهلوی چپ را تشویق می‌کرد و جریر مردم قلب لشکر را، جریر می‌گفت ای مردم قبیله بجیله مبدا کسی در حمله به دشمن بر شما پیشی گیرد که اگر خداوند این سرزمینها را بگشاید برای شما بهره و مقامی خواهد بود که برای هیچکس از اعراب چنان نخواهد بود بنابر این برای دست یافتن به یکی از دو نیکی (شهادت و فیض آخرت، یا بهره این جهانی) با آنان جنگ کنید.

مسلمانان جمع شدند و يك دیگر را به جنگ تشویق می‌کردند و گریختگان هم بازگشتند و زیر پرچمهای خود آماده شدند و به ایرانیان حمله سختی بردند و پیمان خویش را با خداوند بجا آوردند، مهران فرمانده ایرانیان به تن خویش جنگ می‌کرد و جنگی نمایان کرد که از پهلوانان نامدار بود، مهران کشته شد و گفته‌اند مثنی او را کشته است و ایرانیان چون مهران را کشته دیدند گریختند و مسلمانان در حالی که عبد الله بن سلیم ازدی پیشاپیش ایشان حرکت می‌کرد و عروۀ بن زید الخیل از پی او به تعقیب ایرانیان پرداختند و خود را کنار پل رساندند.

گروهی از ایرانیان از پل گذشتند و گروهی دیگر بدست مسلمانان اسیر شدند، ایرانیانی که گریخته بودند خود را به مداین رساندند و مسلمانان هم به

اخبار الطوال / ترجمه، ص: 147

اردوگاه خود برگشتند.

عروۀ پسر زید الخیل در این باره چنین سروده است.

" جایگاه قبیله برای عروه* اندوهها را برانگیخت و پس از عبد القیس قبیله همدان را جایگزین کرد.* در حالی که جمع ما جمع بود گشتگان سپاه مهران و روزهایی را در نظر ما آورد که مثنی با لشکریان خود بانان حمله برد و پیادگان و سواران ایشان را از پای در آورد.

چنان بر سپاهیان مهران و پیروان او پیروز شد که آنان را يك يك یا دو تا دو تا از پای در آورد.

ما در عراق دیگر فرماندهی چون مثنی که از خاندان شیبان است ندیده‌ایم. این سخن دروغ نیست مثنی امیر

دلوری است که در جنگ از شیر بیشه خفان [163] شجاع‌تر است." گویند و چون خداوند مهران و بزرگان ایرانیان را نابود ساخت، مسلمانان توانستند به سرزمین عراق هجوم برند و چون پادگانهای ایرانیان از هم گسیخته و کار ایشان پراکنده شد مسلمانان جرأت پیدا کردند و به سرزمینهای میان سورا و کسکر و صراة و فلالیج و استانهای آن منطقه هجوم بردند. [164] مردم حیره به مثنی گفتند نزدیک ما دهکده‌ای است که در آن بازار بزرگی است که در هر ماه یک بار برپا می‌شود و بازرگانان ایرانی و اهواز و دیگر شهرها آنجا می‌آیند، اگر بتوانی بر آن دهکده حمله کنی و بر آن بازار غارتبری اموال گرانبهایی بدست خواهی آورد.

منظور ایشان بازار بغداد بود و بغداد در آن هنگام دهکده‌ای بود که ماهی یک بار در آن بازار برپا می‌شد.

مثنی از راه بیابان خود را به انبار رساند و مردم آن شهر در حصارهای خود پناهنده شدند، مثنی به "بسفروخ" مرزبان انبار پیام داد پیش او آید و او را امان داد تا گفتگو کنند، مرزبان از رودخانه گذشت و پیش مثنی آمد، مثنی با او تنها

_____ 163- خفان: بیشه‌ای نزدیک کوفه که در آن شیر زندگی می‌کرده است، ر. ک، یاقوت، معجم البلدان ص 451 ج 3. (م)

164- صراة: نام دور رودخانه نزدیک بغداد است، فلالیج، مفرد آن فلوجه به معنی دهکده است.

اخبار الطوال / ترجمه، ص: 148

گفتگو کرد و گفت می‌خواهم به بازار بغداد حمله کنم و از تو می‌خواهم که راهنمایی همراه من بفرستی تا راه را نشانم دهند و پل را هم برای ما بسازی که از آن بگذریم و از فرات عبور کنیم.

مرزبان چنان کرد و پل را که ویران کرده بود تا اعراب از آن عبور نکنند بازسازی کرد که مثنی و یارانش از آن گذشتند، مرزبان راهنمایی هم با او فرستاد و مثنی بامداد به محل بازار رسید، مردم گریختند و کالاها و اموال خود را رها کردند و دست مسلمانان و مثنی از سیم و زر و دیگر کالاها انباشته شد، او به انبار برگشت و از آنجا به اردوگاه خود پیوست.

چون اخبار مربوط به مثنی و پیروزی او در جنگ با مهران باطلاع سوید رسید نامه‌ای برای عمر بن خطاب نوشت و سستی کار ناحیه را باو خبر داد و از عمر خواست تا برای او نیروی امدادی گسیل دارد و لشکری روانه کند، عمر بن خطاب عتبة بن غزوان مازنی [165] را که هم‌پیمان بنی نوفل بن عبد مناف و از اصحاب رسول خدا (ص) بود به فرماندهی دو هزار مرد مسلمانان گماشت و بان سوی گسیل داشت و برای سوید نوشت که باو ملحق شود.

هنگامی که عتبة براه افتاد، عمر او را بدرقه کرد و گفت ای عتبة برادران مسلمانان بر سرزمین حیره و اطراف آن پیروز شده و از رود فرات گذشته‌اند و سرزمین بابل را که جایگاه هاروت و ماروت و ستمگران است زیر پا نهاده‌اند و سواران ایشان امروز به حدود مداین حمله می‌برند و بان شهر نزدیک شده‌اند، ترا با این لشکر روانه کردم، آهنگ مردم اهواز کن و ایشان را به خود مشغول دار تا نتوانند به یاری ایرانیان ناحیه عراق بروند و آنان را بر ضد برادران شما یاری دهند و تو در ناحیه ابله با آنان جنگ کن.

عتبه بن غزوان حرکت کرد و خود را به جایی که امروز شهر بصره است رساند در آن هنگام آنجا فقط منازل ویرانی بود و چند پایگاه از خسروان ایران برای جلوگیری از تاخت و تاز اعراب آنجا باقی مانده بود.

_____ 165- عتبه از پیشگامان مسلمانان و مهاجران به حبشه و از تیراندازان بنام است از سوی عمر به فرمانداری بصره گماشته شد و بصره را به صورت شهر درآورد و در سال هفدهم هجرت درگذشت، ر. ک، ابن سعد، طبقات ج 3 ص 98 بیروت و ترجمه آن بقلم این بنده. (م)

اخبار الطوال/ ترجمه، ص: 149

عتبه با یاران خود همانجا فرود آمد و در چادرها و خیمه‌ها زندگی می‌کرد، از آنجا به محل اصلی بصره که پوشیده از سنگهای سیاه و ریگ بود و به همین سبب بصره نامیده می‌شد رفت و از آنجا هم خود را به ابله رساند و آن را بزور گشود و برای عمر چنین نوشت.

اما بعد، همانا خداوند که او را سپاس باد ابله را برای ما گشود و آن بندری است که کشتی‌های عمان و بحرین و فارس و هند و چین بان می‌آیند ما سیم و زر ایشان را به غنیمت گرفتیم و به خواست خداوند مشروح آنرا برای تو می‌نویسم. و آن نامه را همراه نافع بن حارث بن کلدۀ ثقفی فرستاد که چون پیش عمر رسید مسلمانان از آن شاد شدند.

چون نافع خواست برگردد به عمر گفت ای امیر مؤمنان من برای خود در بصره سر و سامانی داده‌ام و به بازرگانی مشغول شده‌ام برای عتبه بن غزوان بنویس که رعایت حال مرا کند و حق همسایگی را مراعات کند.

عمر برای عتبه نوشت، نافع می‌گوید در بصره سر و سامان گرفته و می‌خواهد آنجا برای خود خانه‌یی بسازد، همسایگی او را نیکو بدار و حق او را بشناس.

عتبه بخشی از سرزمین بصره را برای نافع مشخص ساخت و نافع نخستین کسی است که در بصره خانه ساخته است و سر و سامان گرفته و رباطی بنا کرده است.

سپس عتبه بسوی مذار [166] رفت که خداوند او را بر مردم آن شهر پیروز ساخت و مرزبان آن شهر در دست او اسیر شد که گردنش را زد و جامه‌های او را برداشت بر کمر بند او قطعات زمرد و یاقوت بود و عتبه آنرا برای عمر بن خطاب فرستاد و فتح‌نامه هم نوشت و مسلمانان يك دیگر را بشارت می‌دادند و بر فرستاده جمع شده و از او درباره چگونگی پیکار بصره می‌پرسیدند و او می‌گفت مسلمانان در آن شهر در سیم و زر غوطه‌ورند و مردم رغبت فراوان برای بیرون رفتن به بصره نشان دادند و شمار ایشان در آن شهر بسیار و نیرومند شدند و عتبه با آنان به شهرهای ساحلی فرات بصره حمله کرد و آنها را گشود و سپس به دشت میشان

_____ 166- شهری میان واسط و بصره است.

اخبار الطوال/ ترجمه، ص: 150

رفت، مرزبان دشت میشان با لشکریان خود به جنگ ایشان آمد و جنگ کردند مرزبان کشته شد و ایرانیان گریختند و عتبه بدون هیچ مانعی وارد دشت میشان شد.

مردی را آنجا گماشت و خود به ابرقباد رفت و آنرا گشود و به جایگاه خود در بصره بازگشت و برای عمر نامه نوشت و باطلاع او رساند که خداوند این شهرها را برای او گشوده است نامه را با انس بن شیخ بن نعمان فرستاد و گروهی از قبایل به بصره کوچ کردند و شمار مردم در آن شهر بیشتر شد.

آنگاه عتبه از عمر اجازه گرفت که پیش او بیاید و عمر اجازه داد، عتبه مغیره بن شعبه را به جانشینی خود گماشت و هنگامی که می‌خواست از بصره بیرون آید خطبه‌ای طولانی برای مردم خواند و ضمن آن گفت به خدا پناه می‌برم از اینکه خود را بزرگ پندارم و در چشم مردم کوچک باشم، من می‌روم و نیرو و توانایی جز به خداوند نیست. پس از من فرماندهان را خواهید آزمود و خواهید دانست.

حسن بصری می‌گفته است چون عتبه این سخن را گفت پس از او فرماندهان را آزمودیم و او را از ایشان برتر یافتیم. [167] عمر هم همچنان مغیره را به فرمانداری و مرزبانی بصره گماشت و او با مسلمانان به دشت میشان رفت، مرزبان دشت به جنگ مغیره آمد و خداوند مسلمانان را پیروز فرمود و مغیره آن سرزمینها را با جنگ گشود و خبر فتح و پیروزی را برای عمر نوشت.

آنگاه داستان تهمت مغیره و کسانی که او را متهم ساخته بودند پیش آمد. [168] و چون این خبر به عمر بن خطاب رسید به ابو موسی اشعری دستور داد تا به بصره رود و برای اعرابی که آنجا هستند زمین اختصاص دهد و هر قبیله را در محله‌ای مسکن دهد و مردم را وادار به خانه‌سازی کند و برای ایشان مسجد بزرگی

_____ 167- با توجه بآنکه تولد حسن بصری در سال بیست و یکم هجرت است (دائرة المعارف اسلام و الاعلام زرکلی) چگونه می‌گوید چون عتبه این سخن را گفت، و حال آنکه درگذشت عتبه چهار سال پیش از تولد حسن است.

(م)

168- برای اطلاع بیشتر از رسوایی مغیره بن شعبه که دینوری آنرا نیاورده است، ر. ک، نویری نه‌ایة الارب. ج 19 صفحات 345/48 و ترجمه آن به قلم این بنده، انتشارات امیر کبیر. (م)

اخبار الطوال/ ترجمه، ص: 151

که بتوان در آن نماز جمعه گزارد بسازد و مغیره بن شعبه را هم نزد او بفرستد.

ابو موسی گفت ای امیر مؤمنان تنی چند از انصار را با من روانه کن که مثل انصار میان مردم همچون مثل نمک در خوراک است و عمر ده تن از انصار را با او گسیل داشت که از جمله ایشان انس بن مالک و براء بن مالک بودند [169]، ابو موسی به بصره رفت و مغیره بن شعبه و کسانی را که بر ضد او شهادت داده بودند نزد عمر فرستاد، عمر از ایشان گواهی خواست که با صراحت گواهی ندادند و عمر آنان را تازیانه زد و به مغیره دستور داد به بصره برگردد و

ابو موسی را در کارهایش یاری دهد.

ابو موسی، زیاد بن عبید را که غلام زرخرید یکی از مردم ثقیف بود دید و عقل و ادب او را پسندید و او را به دبیری برگزید و زیاد همراه او ماند و پیش از آن با مغیره بن شعبه همکاری می‌کرد.

گویند چون ایرانیان دیدند اعراب از هر سوی ایشان را فروگرفته و حمله و غارت می‌کنند با يك دیگر گفتگو کردند و گفتند گرفتاری ما از این است که زنان بر ما پادشاهی می‌کنند و بر یزدگرد پسر شهریار پسر خسرو پرویز جمع شدند و او را که نوجوانی شانزده ساله بود بر خود پادشاه کردند ولی گروهی از ایرانیان به طرفداری سلطنت آزمیدخت پافشاری کردند و دو گروه جنگ کردند و یزدگرد پیروز شد و آزمیدخت از پادشاهی خلع گردید، و چون یزدگرد پادشاه شد مردم را از هر سو فراخواند و سپاهی فراهم ساخت و رستم پسر هرمز را بر آنان فرماندهی داد، رستم مردی کار دیده و گرم و سرد روزگار چشیده بود و بسوی قادسیه حرکت کرد.

در مطلب بعدی ادامه این صفحات که درباره کیفیت هجمه قادسیه است را خواهم نوشت. اگر خدا بخواهد. با سپاس. هادی فرهنگ دوست

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «تاریخ اسلام شیعی در ایران - قسمت ۴ (زمینه های شکل گیری جنگ قادسیه در جنگ های زنجیر و پل)»، پارسیان دژ، ۱۳۹۳.

خواندن مقاله و پیوست‌های آن در وبسایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<https://parsiandej.ir/articles/1546/pdf/تاریخ-اسلام-شیعی-در-ایران-قسمت-۴-زمینه>

آخرین ویرایش مقاله: ۱۲ مرداد ۱۴۰۵